

نگاهی بر طبیعت خوانده شده در اشعار سعدی و پترارک

فاطمه عسگری^۱

عضو هیئت علمی و استادیار گروه زبان و ادبیات ایتالیایی دانشکده زبان ها دانشگاه تهران. تهران - ایران

اشرف السادات اشرفی^۲

دانشجوی دکترا زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

محمدرضا اسعد

عضو هیات علمی دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

محسن ایزدیار

عضو هیات علمی دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۶

چکیده

نوشته پیش رو مقایسه‌ای است تطبیقی، بین غزلیات سعدی و سونت‌های فرانچسکو پترارک، شاعر شهیر جبهه ادبی انسان محوری یا همان اومانیزم، از جنبه طبیعت گرایی که در خلال بررسی آثار ایشان به دست آمده است. دو شاعر مورد بررسی عبارتند از: سعدی که از بزرگترین و سرآمدترین شاعران زبان و ادبیات فارسی در قرن هفتم هجری است و پترارک که از مشهورترین شاعران و نویسندگان قرن چهاردهم میلادی و مشهور به پدر اومانیزم، که اشعار عاشقانه‌اش او را معروف کرد. آنچه در اولین برخورد به چشم می‌خورد مضمون واحد در اشعار هر دو شاعر در نگاه به طبیعت است. اما در نگاهی دقیق‌تر متوجه تفاوت‌های آنان می‌شویم. هر دو شاعر در اندیشه‌های عاشقانه خود از طبیعت و عناصر و مظاهر آن بهره جسته‌اند و هر کدام به فراخور حال خویشتن و محیط زندگی به گونه‌ای خاص، عناصر طبیعت را در اشعار خویش بکار برده‌اند و صحنه‌هایی زیبا آفریده‌اند. اهمیت این مطالعه خاص بر دو پیکره شعری خاص در آن است که آشنایی با سبک و سنت‌های ادبی دیگر ملل، نه تنها ما را با فرهنگ و علوم آنها آشنا می‌سازد بلکه، کمک بزرگی در جهت ارتقاء علم و دانش و فرهنگ کشور ما می‌باشد. روش تحقیق در این پژوهش به صورت توصیفی تحلیلی با رویکرد تطبیقی می‌باشد.

واژگان کلیدی

اشعار غنایی، پترارک، جلوه‌های طبیعت، سعدی، مقایسه تطبیقی.

1. E-mail: fateasgari@ut.ac.ir

2. E-mail: ashrafashrafi481@yahoo.com

مقدمه

بسیار طبیعی است که هر کس برای بیان اندیشه‌ها، عواطف و احساسات خویش از عناصر و پدیده‌هایی که در دسترس اوست استفاده می‌کند. یک شاعر از همه‌ی پدیده‌های اطراف خویش به عنوان دست‌مایه‌هایی برای تصویرسازی بهره می‌جوید. سعدی و پترارک به عنوان دو شاعر از دو سرزمین با تمدن کهن، دست به سرودن اشعاری زده‌اند که پس از سالها، هنوز خوانندگان و ادیب‌دوستان اشعار زیبای ایشان را زمزمه می‌کنند. این دو شاعر نیز با توجه به محیطی که در آن زندگی می‌کرده‌اند افکار و اندیشه‌های خویش را با کمک از مظاهر طبیعت و با ذوق و سلیقه و سبک خاص خویش به بهترین شکل ممکن عرضه کرده‌اند. پترارک از نخستین کسانی بود که به طور غیر مستقیم تحت تأثیر زیبایی طبیعت قرار گرفت. لذت بردن از طبیعت برای او بهترین همراه با هرگونه فعالیت روحی بوده است. پترارک به عنوان یک طبیعت‌گرا از عناصر طبیعت در آثار خویش به شیوه‌ای نو بهره جسته است. این بهره‌وری از طبیعت، بی‌ربط به محیط زندگی و طبیعت پیرامون او نمی‌باشد.

پیشینه تحقیق

اگرچه در مورد سعدی، کتاب‌ها و مطالب بسیاری و همچنین مقالاتی با عناوین متعدد نگاشته و در دسترس است ولی در رابطه با پترارک و جلوه‌های طبیعت در سونت‌های وی و بررسی تطبیقی با غزل‌های سعدی، نه تنها کتاب، بلکه هیچ مقاله‌ای نیز در این رابطه یافت نشده است. این پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی و تحلیل محتوا صورت گرفته است. که مبانی نظری این تحقیق با تکیه بر کتاب «غزلیات سعدی» و کتاب «سروده‌های عاشقانه‌ی پترارک»، که ترجمه‌ای از فریده مهدوی دامغانی است، می‌باشد. این کتاب شامل ۱۶۶ ترجمه از کل سونت‌های پترارک است. بررسی تطبیقی عناصر طبیعت در بین ۱۰۰ غزل از سعدی

و ۱۰۰ سونت از پترارک که به صورت تصادفی انتخاب شده، صورت گرفته است. در ابتدا بعضی از عناصر طبیعت را که شاخص تر و بیشتر استفاده شده، دسته بندی کرده و سپس بسامد آن را مشخص و تحلیل و بررسی بر روی موارد به دست آمده صورت گرفته و نتیجه گیری نهایی انجام شده است. هدف از این پژوهش آشنایی با سبک و سیاق غریبان در استفاده از عناصر طبیعت و تطبیق با مصداق آن در ادبیات فارسی می باشد.

بحث و بررسی

در دو پیکره مورد پژوهش با توجه به تعداد محدودی از اشعار در نظر گرفته شده، به طور کلی بر روی نکات متنی زیر بررسی قرار خواهد گرفت. طبیعت و مظاهر آن، آسمان و اجزای آن، جانوران، عناصر اربعه، ابزار و آلات جنگی، فلزات و سنگهای قیمتی.

طبیعت و مظاهر آن

۱- نباتات

نباتات، متضمن معانی مرگ، رستاخیزی، باروری، برکت و شفاعت هستند. باغ و بوستان، یکی از زیباترین مظاهر طبیعت است که در پیرامون شاعر عاشق قرار دارد. سعدی وجود محبوب خود را به مانند بوستانی می داند که نسیم زندگی بخش و مفرحی از جانب او به سویش می وزد. بوستان در اشعار سعدی در مفاهیم دیگری نیز جلوه می کند. یا در جای دیگر سعدی باغ را مشبه به چهره یار قرار داده است. «باغ در هنر مسیحیت، عشق، تجسم لذت، کامکاری و فرح بخشی است. و اما باغ در شعر فارسی، نماد و مظهر از معشوق زیباروی است.» (پاژ، ۱۳۹۴: ۶۹).

«باغ» در اشعار و غزل های عاشقانه فارسی به وفور بکار رفته است و نقش ثابتی را بازی می کند: باغ، مکانی برای اجرای عاشقانه های عاشق و معشوق (در نقش گل و بلبل و یا شمع و پروانه) است. باغ با چنین کارکردی در اشعار پترارک وجود



ندارد؛ چون زوج عاشق (گل و بلبل) در سرودنامه پترارک موجود نیست. در اشعار پترارک ما به واژه‌ی «باغ» به این شکل و شمایل و معماری که در ادبیات فارسی می‌باشد دست پیدا نمی‌کنیم. از طرفی دیگر در اشعار عاشقانه کلاسیک فارسی، مکانی به مانند ولکیوزا (Valchiusa) وجود ندارد که مکانی باشد جهت تعمق شاعر عاشق در تنهایی و ندامت و پشیمانی وی. یکی از کارهایی که طبیعت در حق شاعر غربی می‌کند؛ اینکه با او همراهی و همدردی می‌کند. پترارک در کنار طبیعت، هیچگاه تنها نیست. او در طبیعت قدم می‌زند و به تفکر در مورد شک‌ها و تردیدها، اضطراب‌ها، امیدها و پشیمانی‌ها، سوالات، ترس‌ها، اضطراب‌ها، انتظارات بی‌پایان، کشمکش‌های درونی، احساس گناه، رنج و اندوه، و از تسلیم شدن‌های خویش در برابر سنگدلی عشق و در کل همه دغدغه‌ها و چیزهایی که ذهن او را مشغول می‌کند، می‌پردازد. در سونت‌های پترارک، ما شاهد این مسئله هستیم که طبیعت برای شاعر عاشق حکم سنگ صبور، همدرد و رازدار اسرار وی می‌باشد، چیزی که در غزلیات سعدی نمی‌توانیم مشاهده کنیم. در میان نباتات، درختان و گل‌ها از بسامد بیشتری برخوردارند؛ که در اینجا به تحلیل آنها در اشعار هر دو شاعر می‌پردازیم.

اما درخت صورت مثالی زندگی و نماد تطوّر و زندگی است. از میان عناصر دیگر طبیعت، درخت سرو و صنوبر از بسامد بالایی در غزلیات سعدی برخوردار است، درختانی که مشبه به قد بلند یار است:

آن نه زلفست و بنا گوش که روزست و شبست

وان نه بالای صنوبر که درخت رطبست

(سعدی، ۱۳۷۲، ۷۸)

چنین تشبیهاتی در یکصد سونت مورد بررسی پترارک، سونتی که بر وصف و ستایش قد معشوق اطلاق شود، یافت نشد. اما در سونت سیصد و شصت و سوم می‌گوید:

خاک دستخوش سرما و گرمایم می کند... خرزهره هایم همه پژمرده شده
و اینک به چنارها و سپیدارهایی مبدل گشته اند...

«از دو نیمهٔ سمبل، نیمهٔ معنایی یا مفهوم دلالتی آن همواره پنهان است، اما نیمه‌ی صورت و شکل آن ظاهر و آشکار، استفاده از سمبل و نماد در ادبیات غرب نیز سابقه‌ای دیرینه دارد.» (پورنامداریان و دیگران، ۱۳۹۱: ۳) درخت چنار و سپیدار، نماد ناامیدی و بی حاصلی شاعر عاشق است. شاعر ایتالیایی از نمادها بیشتر از تشبیهات استفاده می کند؛ و آن هم به جهت ایجاد ابهام، از تک معنایی به سوی چند معنایی کردن مفاهیم شعر، ایجاد تأویل و تفاسیر متفاوت از سوی خواننده و... است. تشبیهات مقتبس از گل‌ها، میوه‌ها، سبزی‌ها و ... در سروده‌های سعدی نسبتاً زیاد است. گل در ادبیات فارسی، نماد زیبایی، عطر و بو و در نهایت نماد معشوق زیباروی می باشد. اگر گل‌ها در اشعار سعدی را در یک جا جمع کنیم به یک گلستان روبرو خواهیم شد. ولی در اشعار پترارک از تنوع گل‌ها خبری نیست در چند جا که واژه‌ی گل بکار رفته است به جز گلِ بنفشه، «گل» به معنی مطلق و یا تنها واژه‌ی گل سرخ و یا گل‌های رز است که مشبه به لئورا واقع شده است. اما پراکندگی عناصر طبیعت در سرتاسر غزلیات سعدی تقریباً به صورت یکنواخت می باشد ماسه می گوید: «سعدی همان گل سرخ را - که در شعر فارسی به کرات دیده می شود - به کار می برد تا حالات گوناگون یک احساس را متمایز سازد.» (ماسه، ۱۳۶۴: ۲۶۸).

گل سرخ، در ادبیات مغرب زمین از پررمز و رازترین گل‌هاست و مظهر کمال و زیبایی‌هاست، بدین معنی که کاسهٔ گل سرخ، مثل پیمانه‌ی زندگی و جام حیات و قلب گل، برانگیزنده‌ی رویای عشقی بهشت آیین است. ولی در اشعار پترارک هرچه به سوی اواخر آن پیش می‌رویم استفاده از این عناصر را کمتر مشاهده می کنیم. در اشعار پترارک، شبیه تشبیهات غزلیات سعدی را که چهره‌ی زیبای معشوق را به گل تشبیه کرده، می‌یابیم. (سونت ۲۴۹)



دیگر بار، حضور خاضعانه‌اش را در آن مکان،

در میان بانوانی زیبا که هم چون گل سرخی در میان گل‌هایی،

ظاهری کم‌تر ازو زیبا داشتند می‌بینم که نه شاد، نه اندوهگین بود

از سویی دیگر در سونت‌های پترارک به گیاه خرزهره برخورد می‌کنیم. «خرزهره نمادی، از «دافنه»، (یعنی همان دوشیزه‌ی دوست‌داشتنی و معصومی که در «دگردیسی‌های» اوید ظاهر گردید؛ و پس از واپس زدن عشق پرشور آپولن که خدای شعر و موسیقی و زیبایی بود، با خشم آن خدا مواجه شد و این موجب گردید که دوشیزه‌ی معصوم، به گیاه خرزهره مبدل گردد.» (مهدوی، ۱۳۸۸: ۲۳) لئورا برای پترارک، به مصداق دافنه می‌باشد و گیاه خرزهره نماد یک بانوی پاک و عفیف است که جاویدان و نامیراست. مسخ و دگرگونی به صورت گیاه، از آن روست که روح آدمی در گیاهی حلول پیدا می‌کند و در آن می‌زید و آن گیاه قدّاست می‌یابد. مانند روح دافنه که در خرزهره حلول یافت. و این گیاه در ادبیات غربی، به گیاه مقدّسی تبدیل گشت. در سونت‌های پترارک شاهد واژه‌ی خرزهره هستیم که به عنوان یک گیاه مقدس که نمادی از یک عشق پاک می‌باشد، چندین بار آمده است. یا به مانند اساطیر ایرانی، اسطوره‌ی رویدن پر سیاوشان از گور سیاوش، مضمونی رایج است که متضمن معنی توتّم نیز هست.

چشم معشوق از جمله اندام یار است که تمامی شعرا به لحاظ تأثیر عمیقی که در عواطف و احساسات عاشق بوجود می‌آورد، از آن بسیار سخن گفته‌اند. «گل نرگس از نمادهای بارز و مکرر نباتی برای چشم است و ... گاهی نیز مطلقاً نماد چشم واقع می‌شود.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۰۶)

«لائورو» در زبان ایتالیایی به معنی درخت برگ‌بو است که نمادی است از زندگی و سرسبزی و طراوت - و نام معشوق پترارک است.» (گاژ، ۱۳۹۱، ۲۶۲) برگ بو، نمادی از معشوق زیباروی شاعر عاشق در سونت‌های پترارک است. در ضمن از لحاظ آواشناسی و ریخت‌شناسی املائی نام بانوی محبوب اشعار

اوست. در ضمن واژه لئورا (Laura) از باب شباهتِ املائی با واژه‌ی لائورا (Laurea) که در زبان ایتالیایی امروزه به معنای درجه‌ی علمی در لیسانس است، می‌باشد. در خیلی از سونت‌ها با ایجاد ادغام معنایی با نام محبوب یا همان لئورا، ایهامی است که به طور مستقیم به کار گرفته شده است. و اشاره به تاج ملک الشعرائی که در سال ۱۳۴۱ میلادی در کمپیدولیو واقع در رم از طرف مجمع بزرگان ادیب بر روی سر شاعر گذاشته شد، دارد. همچنین همان واژه‌ی (Laura) از لحاظ فونتیک و نگارشی بارها با کلمه (L'oro) نوشته شده است که برطبق نظر پترارک پژوهان این واژه که به زبان ایتالیایی به معنی «طلا» است، علاوه بر اینکه اشاره بر رنگ زرین گیسوان یار دارد، بر اشعه‌های فرّار خورشید که قابل گرفتن در دستان نیستند نیز اطلاق می‌شود. اما پترارک با تصور چنین مایه‌های شعری زیبا و ارزشمندی در حقیقت به گذرا بودن و گریزان بودن آمال و آرزوها و امیال قلبی جان عاشق اشاره دارد. پترارک در اشعار خویش، چشمان لئورا را با استفاده از تشابه فونتیک و املائی با کلمه‌ی (Allegro)، همانطور که پیشتر ذکر شد توصیف کرده است. در اینجا نیز «خرزهره» و «برگ‌بو» به عنوان یک سمبل و نماد در سونت‌های پترارک و «نرگس» در غزلیات سعدی بکار رفته است.

سعدی اندام یار را به جهت سفید بودن به نسرین تشبیه کرده است. «در میان عناصر گیاهی و نباتی، غنچه به اعتبار فروبستگی در بیشتر موارد، نماد لب یا دهان تنگ قرار گرفته است.» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۳۹) در اشعار سعدی غنچه به عنوان جزیی از طبیعت مشبه به لب و دهان معشوق است، ولی در اشعار پترارک غنچه بخشی از طبیعتی است که در حاشیه اشعار عاشقانه شاعر قرار گرفته است. (غزل ۵۵۷ط) «طبیعت در اشعار پترارک صدای روح عاشق است. صدای شرشر آبشار و جویبارها، صدای پرندگان، غرش و رعد و برق آسمان و ... همه‌ی اینها احساسات درونی شاعر را نشان می‌دهد. مشابه چنین مکانی را در ادبیات کلاسیک و اشعار عاشقانه را در



مکانی چون «میخانه» می‌توان یافت. (عسگری، ۲۰۱۳) اگر بخواهیم از عناصر موجود در طبیعت، عنصری را به عنوان نمادی برای معشوق سعدی و پترارک بیابیم، «نرگس» بهترین نماد برای معشوق سعدی و «برگ‌بو» نیز بهترین نماد برای معشوق پترارک خواهد بود. فصول را اگر جزء طبیعت محسوب کنیم باید بگوییم در شعر سعدی نیز، برای خود جایگاهی دارند. فصل بهار از جنبه تصویرسازی، نقش مهمی در آثار سعدی دارد. از نظر او بهار، نوشدن و حیات دوباره و بازگشت زندگی به طبیعت است. و این فصل را، فصل طرب و شادی می‌داند و اعتقاد دارد که باید وقت را غنیمت شمارد و از آن لذت برد. (غزل ۲۹۶ ط).

سعدی فصل بهار را مشبه به چهره‌ی یار قرار داده است. وی معتقد است که طراوت و شادابی فصل بهار از جانب طراوت یار وی به او بهار - رسیده است و بهار شادابی و حیات خود را مدیون معشوق اوست. «در سونت‌های پترارک در کل ۴ مرتبه از واژه‌ی بهار (Prima vera) نام برده است. همچنین این واژه با تغییر Prima etade) اشاره دارد به دوران بهار زندگی یا همان بهار جوانی. (عسگری، ۲۰۱۳) در سونت‌های پترارک - بعد از مرگ لئورا - ما با فصل بهار روبرو نخواهیم شد. در بیشتر اشعار او به دلیل ناکامی، خواننده با فصل زمستان روبروست.

«دیگر برای من هیچ فصل بهاری از راه نخواهد رسید.»

(سونت ۹)

بهار در نظر پترارک همان لئورا است. شاعر بهار را مشبه به دلبر خود قرار داده است. بهار در وجود لئورا، و لئورا در بهار تجلی پیدا می‌کند. این تشبیه را سعدی به زبانی زیبا و شیرین و دلچسب مشابه سونت پترارک را آورده است:

روز بهارست خیز، تا به تماشا رویم تکیه بر ایام نیست، تا دگر آید بهار

(سعدی، ۱۳۷۲: ۴۳۶)

بهار در اوایل سونت‌های پترارک متجلی می‌شود. بهار با رودخانه و لئورا یکی می‌شود. در اوایل آشنایی، که لئورا تنها بر درختی تکیه زده و شکوفه‌های زیبای

درخت روی لباس و گیسوانش می‌ریزد؛ انگار که بهار و چهره محبوب یکی می‌شود و یا زمانی که لئورا در رودخانه مشغول شنا و آب‌تنی ست گویی که او با رودخانه آمیخته شده است. زمانی که لئورا از دنیا می‌رود عاشق به آن مکان‌ها می‌رود و ابراز علاقه می‌کند و خاطرات او را بار دیگر در ذهن خویش تداعی می‌کند. در اشعار سعدی، چنین چیزی نداریم که او در طبیعت قدم بزند و به یاد دلبر خویش اوقات را سپری کند. شاعر با خودش صحبت درونی دارد. او در طبیعت، هیچگاه تنها نیست. او در کنار رودخانه و درخت‌ها قدم می‌زند و به تفکر در مورد شک‌ها، اضطراب‌ها، امیدها و پشیمانی‌های خود می‌پردازد. وقتی که شاعر در افکار خودش راه می‌رود، هر جا که قدم می‌گذارد و در طبیعت راه می‌رود، لئورا در اندیشه‌های او زنده می‌شود. برای شاعر، معشوق با طبیعت آمیخته شده است (سونت ۳۵) «حرکات شاعر با طبیعت، و اشک‌های او با باران یکی می‌شود و روزی که باد می‌وزد باعث ناآرامی او شده و شرایط روحی و روانی وی با وضعیت آب و هوا و طبیعت تغییر پیدا می‌کند.» (عسگری، ۲۰۱۳)

«او طبیعت و معشوق را با اشعارش در آمیخته است. لئورا در اینجا یک نشانه (Senhal) است. در ادبیات غربی به هر کلمه‌ایی که به جز معنای اصلی، معنای دیگری به خود می‌گیرد، نشانه می‌گویند. همانطور که دیده می‌شود برخی هجاهای برخی دیگر از واژگان به عمد با حروف بزرگ نوشته شده‌اند که چنانچه خواننده بر ذوق آنها را کنار هم قرار دهد واژه لائرتا (Laureata) که شکل تعزیز شده نام محبوب یا همان لئورتا (Testa Laureata) در ایتالیایی است و همچنین واژه‌ی (Laureata) به دست می‌دهد که اشاره دارد بر سری که تاج ملک‌الشعرایی بر آن گذاشته می‌شود یا تاجی که به رسم کهن که از شاخ و برگ درختچه جاودان برگ بو بافته شده است و نماد جاودانگی و ماندگاری بالاترین درجه ادبی در شعر و علوم انسانی بوده است.» (همان، ۲۰۱۳)



۲- آسمان و اجزای آن

آسمان و اجزای آن که شامل آسمان، خورشید، آفتاب، ماه، ستارگان، ابر و رعد و برق، برف، و باران، ستارگان و سیارات، برف، باران، رنگین کمان، ابر و ... است که در اشعار سعدی به تعداد ۱۱۸ بار و واژه‌هایی مانند: سپهر پنجم، چهارمین سپهر، برجیس، سومین سیاره، ستارگان، بهرام، صورت فلکی ثور و ... در سونت‌های پترارک آمده است ۷۳ بار آمده است. ماه یکی از اجزای آسمان است که در اشعار سعدی بسامد بالایی دارد و چهره‌ی زیبای معشوق را به نورانی و زیبایی و درخشندگی به ماه توصیف کرده است. شایان ذکر است که کاربرد ماه در اشعار سعدی به صورت یک خصیصه سبکی در آمده است. سعدی اگر چه، چهره‌ی زیبای معشوق را به ماه تشبیه کرده است ولی در بعضی از غزلیات، چهره‌ی محبوب خود را از ماه برتر و زیباتر می‌داند. (غزل ۱۵۱ ب)

بس فتنه که در زمین پاشد از روی چو ماه آسمانت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۲۴)

در سونت‌های پترارک واژه‌ی «ماه» (یک) مرتبه آمده است. در اینجا ماه مشبه به کسی یا چیزی واقع نشده است. در اشعار سعدی «ماه» بیشترین بسامد و بعد از آن «آفتاب» که بیشترین عناصر دیگر طبیعت آمده است. و در کل اشعار پترارک بسامد آفتاب ۷۶ مرتبه و در پیکره صد سروده‌ی وی به تعداد ۱۶ مورد دیده شده است و قطعاً خیلی بیشتر از بسامد ماه بوده است که در حدود نیمی از آن مشبه به لئورا و یا موهای درخشان او واقع شده است. بعد از ماه، آفتاب، بترتیب بیشترین بسامد را در بین آسمان و اجزای آن را داشته‌اند. سعدی بارها و بارها، آفتاب را مشبه به معشوق قرار داده است. آفتاب که برگرفته از نور خورشید است مایه‌ی زیبایی و برکت است. علاوه بر چهره‌ی معشوق، آفتاب به اعتبار سپیدی و روشنایی، مشبه به گردن و سینه‌ی معشوق است. در این حال سعدی، چهره‌ی یار خویش را از خورشید

در خشان تر و زیباتر می داند:

شرمش از روی تو باید آفتاب کاندرا آید بامداد از روزنت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

خورشید از دیگر مظاهر نمادین حیات است. در رمزپردازی‌های مربوط به خورشید، غوطه‌ور شدن شب و خورشید در دریایی از آب، و برآمدن صبحگاه او از آن با رمز تجدید حیات و نوزایی همراه است. «آفتاب و خورشید از دیرینه‌ترین اعصار توجه آدمی را به خود جلب کرده است. در فرهنگ نمادها، از نماد خورشید، چنین رمزگشایی شده است: همانقدر که موجودیت خورشید پر از تضاد است، نمادگرایی آن هم چند وجهی است، در باور بسیاری از ملت‌ها اگر خورشید خود خدا نیست، مظهر الوهیت (مظهر خدای اورمزدی) است.» (کمیلی، ۱۳۹۲، ۱۳) «خورشید نماد جهانی شهنشاه و قلب مملکت است.» (همان، ۱۳) «تعییری کنایی از آفتاب بیش از همه‌ی عناصر اساطیری در ادبیات به کار رفته است و این همه نشان از تأثیرات مهرپرستی کهن و عقاید میتراپوری دارد.» (زمرّدی، ۱۳۸۵: ۶۸)

اگرچه خورشید، آفتاب و ... مشبه به یار سعدی است ولی گاهی این توصیفات در کنار و سایه‌ی عناصر طبیعت بکار برده می‌شود. با تفاوت‌هایی که در بکار بردن مصالح طبیعت در سروده‌های هر دو شاعر ذکر شد ولی برای غزل، مشابهت‌هایی نیز در سونت یافت می‌شود. در سونت‌های پتراک، آفتاب مشبه به چهره‌ی دلبر قرار می‌گیرد:

و لذا آن که در میان دیگر بانوان، چونان آفتابی عالمتاب می‌نماید.

(سونت ۹)

و گاهی حتی لئورا درخشان‌تر از آفتاب است.

سیمای درخشان خویش را در پیشگاهش از دست خواهد داد.

(سونت ۳۱)



این تشبیهات دقیق به مانند تشبیهات سعدی از یار است. از سویی دیگر

پترارک، نیز چشمان زیبا و روشن لئورا را به آفتاب تشبیه کرده است. «پترارکا در یک مورد چشم روشن لئورا را «چشم روشن تر از آفتاب» می نامد. وقتی لئورا خوش اخلاق تر می شود، چشمان زیبایش کمتر تاریک می شود.» (گاژا، ۱۳۹۵: ۵)

همانطور که گفتیم آفتاب در اشعار پترارک، گاهی مشبیه لئوراست و در بعضی قسمت ها در هیچ جایگاه توصیفی قرار ندارد. ولی در بعضی از سونت های وی - جایی که لئورا حضور ندارد - خورشید تاریک و سیاه است و هیچ درخششی ندارد. خورشید اگر در کنار لئورا قرار بگیرد درخشان و زیباست اما به درخشندگی لئورا نیست. خورشید از زمان بیماری تامرگ لئورا و بعد از آن دیگر گرم و لذت بخش نیست. از نظر پترارک، خورشید درخشندگی و گرمای خود را از وجود لئورا دریافت می کند.

بعد از ماه و آفتاب که بترتیب بیشترین بسامد را در بین آسمان و اجزای آن را داشته اند. ستارگان و سیارات، برف، باران، رنگین کمان، ابر و ... است که در اشعار سعدی به تعداد (۷۵) بار و در سونت های پترارک (۵۶) مرتبه آمده است. واژه هایی مانند: سپهر پنجم، چهارمین سپهر، برجیس، سومین سیاره، ستارگان، بهرام و ... مشمول این قسمت می شوند. در بررسی انجام شده واژه «برف» در اشعار سعدی دیده نشد ولی در کل اشعار پترارک ۲۴ بار و در صد سونت بررسی شده ۴ بار آمده است. پترارک برف را مشبیه چهره ی لئورا - از جهت سفیدی - آورده است. و مثال بارز آن در سروده ی (سونت ۲۱۹) آمده است:

همویی که سیمایش از برف است و گیسوانش از طلا.

(سونت ۲۱۹)

کلاً برف در طبیعتی که لئورا حضور داشته است سفید و سرد است و در جایی که شاعر از غم و فراق او ناله سر می دهد، برف گرم و سیاه است:

افسوس برفی گرم و سیاهگون خواهد بارید.

(سونت ۵۷).



در اشعار پترارک ما شاهد بعضی توصیفات و یا اندیشه‌های متغیر و یا متضاد او هستیم. شاعر در اوج ناامیدی، با دیدن کوچکترین روزنه از امید اندیشه‌هایش تغییر می‌کند و یا در عین امیدواری با احساس ذره‌ای ناامیدی، فضای اشعارش عوض می‌شود و آرزوی مرگ می‌کند. او در مرزی بین امید و ناامیدی مانده است در درون او یک درگیری با خویشتن و تشویش مدام مشاهده می‌شود که در ادبیات ایتالیایی، ما با شاعری که دچار سر در گمی و گیجی است و ناتوان در اتخاذ تصمیم‌های مهم در زندگی است، مبدل می‌گردد و از آن با واژه کشمکش درونی یا روحی (Dissidointerido) نام برده می‌شود. این روش، سبکی خاص، مختص ادبیات غربی و به خصوص اشعار غنایی سده ۱۴ میلادی می‌باشد که همانا از شاعر، فردی پریده رنگ و آشفته‌خو و لرزان و ضعیف به تصویر می‌کشد فی‌الحال با مطالعه بر پیکره مدنظر در میان غزل‌های سعدی با چنین مواردی روبرو نشده‌ایم. آینه‌ایی از چهره و وضعیت شاعر را می‌توان از قلم خودش نیز دریافت:

هیچ صلح و آرامشی نمی‌یابم، در هیچ جنگ و ستیزی هم نیستیم،
بیم دارم و امیدوارم؛ می‌سوزم و از یخم

(سنت ۱۳۴)

سعدی حتی دغدغه‌ها و اندوه خویش را با زیباترین واژه‌ها بیان کرده است، به طوری که خواننده از خواندن اشعار وی دچار وجد و لذت می‌گردد. این ابهام و تضاد به این صورت در غزلیات سعدی هرگز دیده نشده است.

پترارک برای توصیف سینه سفید معشوق از عنصر برف استفاده کرده است (به طور مثال در سنت ۳۷) و سعدی، گل نسرین را مشبه به سینه‌ی سفید دلبر خویش قرار داده است. در کل در بین عناصر متفاوتی که سعدی در غزلیات خود بکار برده است طبیعت و مظاهر آن از بسامد بالاتری برخوردار است. سعدی به فصل بهار و جوانی طبیعت بیش از فصل سرما علاقه نشان داده است. در کل، دیوان غزلیات سعدی به مانند باغی است که زمانی که در باغ گشوده می‌شود، طبیعت زیبا و بهاری



آن بینده را از خود بی خود می کند. در حالی که دیوان سونت های پترارک، دچار چنان جوی است که به محض ورود به آن، خواننده دچار سرگشتگی و حیرت می گردد. باران یکی دیگر از اجزای آسمان است که در پیکره ی مورد پژوهش در اشعار سعدی یک مرتبه آمده است. در غزلیات سعدی اگر باران نشان رحمت و بخشندگی خداوند و در همین معنا آمده باشد ولی در سونت های پترارک، باران مشبه به اشک های وی از فراق لئورا بانوی محبوب او می باشد. و شدت اشک ها و عظمت اندوه خویش را نشان می دهد:

بارانی از اشک های تلخ از گون هایم فرو می چکد.

(سونت ۱)

می بینیم که وجود لئورا و یا عدم وجود وی، تغییراتی را در فضای سونت ها ایجاد کرده است. وصف طبیعت به هر شکلی که از جانب پترارک انجام شود حکایت گر حال اوست. یک تفاوت مهم در سونت پترارک و غزل سعدی این نکته است که در شعر فارسی - غزل - طبیعت با توصیفات زیبایی های معشوق در آمیخته است و جزء لاینفک غزلیات است. در حالیکه در سونت، توصیفات عاشقانه در سایه ی طبیعت قرار دارد. و طبیعتاً تشبیهات کمتری را شاهد هستیم.

«اشاره به طبیعت و عناصر و آن در سرودنامه به وفور دیده می شود اما به پای عناصر بکار رفته در اشعار سعدی نمی رسد. طبیعت در سونت های پترارک چنان درونی می گردد که مجزا ساختن آن از اشعار عاشقانه وی غیر ممکن است. طبیعت دو نقش مهم ایفا می کند: یکی توصیف زیبایی های محبوب و دیگری توصیف حال و هوای و روانی شاعر عاشق. به نظر می آید که پترارک به علوم بوتانیک، اجرام آسمانی و علم دنیای دام و چارپایان و طیور به خوبی واقف است. از صدای قناری و بلبل برای ابراز حالت شاد خویش و یا از نگاه پر غمزه غزالی کوچک برای توصیف نگاه معصوم و زیبای یار استفاده می کند. صنعت ادبی تشبیه و استعاره در این مورد

نیز بسیار بکار گرفته شده است.» (عسگری، ۲۰۱۳)

تصویرهایی که پترارک برای توصیف معشوق خویش از طبیعت به دست می‌دهد همه حاکی از آن است که شاعر با طبیعت زندگی کرده و زیبایی‌های آن را با تمام وجود احساس کرده است. پترارک زیبایی‌های دیدنی طبیعت لئورا را به یادش می‌آورد:

آن جویبارهای زلال که خدا، بانوی من اندام‌های ظریفش را
در آب شفاف آنها نهاد،
آن شاخه‌های نجیبی که سایه‌ی مهربانشان
به بانوی عشق پناه می‌داد،
آن گله‌ها و گیاهان که با سینه‌ی برفگون نیک‌روئیده‌ی او
این‌سان خوش فشرده است،
آن باد خوش صبا که به گرد جایی می‌وزد که عشق
قلب مرا مجروح کرد،
اکنون همه چیز در خواستهای من پیداست
و به سخنان رو به خاموشی من گوش می‌دهند.

تمامی عناصر طبیعت، از که در پیرامون شاعر است، یادآور لحظات بانوی اندیشه‌های اوست. نقشی که طبیعت در اشعار پترارک بازی می‌کند، نقش یک همراه، همدرد، و سنگ صبور است. سکوت سنگین دره و لکیوزا در نقشی که طبیعت در سونت‌های پترارک داشته، بی‌تأثیر نبوده، همانگونه که شیراز با زیبایی‌ها و لطافتی که با خود داشته، نقش مهمی در غزلیات سعدی گذاشته است.

۳- جانوران

سعدی برای آوردن تشبیهات و استعاره‌ها، از نمادهای مربوط به حیوانات نیز مدد گرفته است. استعاره در غزلیات سعدی بسیار کم است. سعدی در هر مصراعی که استعاره بکار گرفته، در مصراع بعد آن را روشن و توجیح کرده است. او بیشتر از تشبیه و کمتر از استعاره استفاده کرده است. ولی پترارک بیشتر از استعاره بهره



گرفته است، هر جا که سخن از استعاره باشد، بحث از تأویل و تفسیر به میان می‌آید. «از این رو، وقتی سخن از تأویل می‌رود، بحث رمز، سمبل، نماد، و یا همان استعاره‌ایی بدون قرینه نیز به میان می‌آید؛ سایه‌ی همین ابهام ناشی از نبود وجود قرینه است که بسیاری از غزل‌های سنایی، عطار، مولوی و حافظ را از صفت رمزی و نمادین بودن برخوردار می‌کند.» (پورنامداریان و دیگران، ۱۳۹۱: ۲) یک دسته‌ی دیگر از عناصر طبیعت، پرندگان هستند که سعدی از آنها به عنوان مشبه‌به در اشعارش بکار برده است. از جمله: طاووس، کبک و سیمرغ و بلبل، پروانه، طوطی، مار، اژدها و... می‌باشد. طاووس از پرندگانی است در اشعار سعدی به جهت زیبایی، مشبه‌به معشوق وی قرار گرفته است. «معنی سمبلیک که برای طاووس گفته شده است: پادشاهی، تزیینات، تجمل، تکبر، جلال و شکوه، خودبینی، رستاخیز، زندگی توأم با عشق، زندگی درباری، زیبایی، سلطنت، شأن و مقام و شهرت، غرور دنیوی، فنا ناپذیری، مورد ستایش همگان است.» (شیخی، ۱۳۸۹: ۲) طاووس در اینجا، تنها مشبه‌به معشوق زیبای سعدی است، اگرچه از لحاظ نمادین و سمبلیک برای او نیز معانی دیگری نیز گفته شده است. نماد و سمبل، بیشتر در آثار عارفانه و صوفیانه بیشتر دیده می‌شود و پیشینه و سابقه آن به آثار منشور صوفیه بازمی‌گردد. سعدی از نمادها بسیار کم بهره گرفته، نمادهایی که سعدی در غزلیات بکار گرفته است، نمادهای پیچیده و مبهمی نیست که خواننده را دچار گیجی و سردرگمی کند.

مار یکی از حیواناتی است که در اشعار سعدی مشبه به موهای مجعد معشوق قرار گرفته است. مار از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین نمادهای حیوانی است. و در بیشتر فرهنگ‌های نمادین، جزء نمادهای دو قطبی با قابلیت‌های متضاد است. گاهی مایه‌ی حیات و گاهی مایه‌ی مرگ است. و از سویی دیگر مار نماد مکر و فریب است. احتمالاً سعدی به غیر از پیچ و خم مار که شبیه جعد و پیچ و خم موهای سیاه یار است، چون در دام موهای چون کمند معشوق اسیر گشته است، موهای معشوق را به

مار تشبیه کرده است.

گفتم که نیاويزم با مار سر زلف بی چاره فروماندم پیش لب ضحاکت
(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۱۱)

از سویی دیگر مار مشبه به خود عاشق است. (غزل ۱۳۷ ط)

در یکصد سونت مورد بررسی پترارک سخنی از مار به میان نیامده است. «پترارک از بین حیوانات، معشوق را به ماده آهو (Gazzela) تشبیه کرده است و دیگر حیوانات یا مشبه به خود شاعر قرار گرفته اند و یا به معنای مطلق کلمه آمده است. شاعران معمولاً جانوران زیبا و خوش خرام و خوش اندام مانند: آهو و یا غزال را مشبه به معشوق قرار می دهند. ققنوس (Fenice Fenix) از دیگر پرندگان است که در اشعار پترارک آمده است او خود را به ققنوس تشبیه کرده است که بعد از مرگ، اشعارش او را زنده نگه می دارد. و نام او را در جهان جاویدان خواهند کرد.» (عسگری ۲۰۱۳).

ققنوس پرنده ایی است افسانه ایی که سمبل جاودانگی شعر عاشقانه و شاعر عاشق است. در اشعار پترارک این کلمه در سونت های شماره ۱۸۵ و ۳۲۱ یافت می شود و در یک آن هم سمبل وجود ارزشمند و نادر زن محبوب است و هم سمبل شاعری است که با درد عشق می میرد ولی به حکم جاودانگی شعر دوباره زنده می گردد. معادل ققنوس در ادبیات عاشقانه فارسی «عنقا» است که پرنده ایی افسانه ایی است و سمبل جاودانگی عشق و شاعری است که از عشق می گوید و وجودش را وقف آن می نماید. «وقتی به تاریخ و ادبیات ملل مختلف نظر می افکنیم به موجودات و پرندگان برمی خوریم. این موجودات در فرهنگ های مختلف به اشکال گوناگون نمایش داده می شود. در بعضی از کشورها سمبل، بدشانشی و شومی، و در دیگر سو نماد و سمبل زیبایی، معرفت و هوشیاری می باشد.» (شیخی، ۱۳۸۹: ۱). «ققنوس» در اشعار پترارک یک سمبل است. ققنوس پترارک، مرغی



انزو اطلب است که از ناکامی‌ها و سختی‌های روزگار تنها شده و به گوشه‌ای پناه برده است. و اینکه از خاکسترش مرغی دیگر پدید می‌آید؛ به بار نشستن آمال و آرزوهای اوست که به او زندگی دوباره بخشیده است. و در اشعار سعدی نیز «سیمرغ» سمبل است سمبل و نماد عشقی بلند آشیان است که لانه‌ی تنگ و زاغ‌نشین سعدی شایستگی آن را ندارد:

سعدی، بقدر خویش تمنای وصل کن سیمرغ ما چه لایق زاغ آشیان توست
(سعدی، ۱۳۷۲، ۸۷)

در اشعار عاشقانه غزل فارسی پرنده‌ایی به نام هما وجود دارد که در سرودنامه پترارک موجود نیست! پرنده‌ایی است افسانه‌ایی (تقریباً شبیه به عقاب) دارای شکل و شمایل شاهانه و نادر که سمبل نیاز مبرم شاعر به رسیدن به لانه آرامش و سعادت ابدی و مطلق است. چنین پرنده‌ایی در اشعار پترارک غایب است. چنین نیازی هم به یکی شدن با درگاه حق تعالی در اشعار پترارک و در قالب سمبل پرنده‌ایی نادر وجود ندارد. پروانه یکی دیگر از جانورانی است که در یکصد سونت پترارک یک بار آمده است (در سونت شماره ۱۴۱) وی پروانه را مشبه به خود قرار داده است. «و پروانه‌ای نادان که در جستجوی نور است» عاشق چو پروانه‌ایی که به دنبال نور سرگردان است. و همین تشبیه را در غزل سعدی داریم.

من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل گر بسوزم گنه من، نه خطای تو بود
(همان، ۳۸۱)

حیواناتی مانند بلبل و پروانه از جانداران مورد توجه سعدی است که نماد وجود عاشق یا خود شاعر است. پروانه هم در سونت‌های پترارک و هم در غزلیات سعدی، مشبه به عاشق واقع شده است. پروانه در سونت‌های پترارک، مشبه به عاشقی است که مسیر را به سوی معشوق گم کرده است. ولی بسامد واژه‌ی پروانه در غزلیات سعدی بسیار بیشتر است. پروانه مشبه به عاشق و شمع مشبه به معشوق است. این زوج و زوج‌های دیگری چون گل و بلبل از جمله نمونه‌های معروفی از این سنت‌های ادبی

تثبیت شده است و طی قرن‌های متمادی شکل گرفته است.

پروانه و بلبل از جانداران مورد توجه سعدی است که مشبه به شاعر قرار گرفته است. در ادبیات فارسی هرجا گل هست، بلبل نیز در کنارش قرار دارد. گل مشبه به معشوق و بلبل مشبه به عاشق است. در اشعار بیشتر شاعران کلاسیک، و معاصر تصاویر متنوعی از بلبل دیده شده است. و بیشترین بسامد از رابطه‌ی «بلبل» بین گل و بلبل است. «در غزل فارسی بلبل به ظاهر پرنده‌ای عاشق و شاد کام است، اما در ورای این خوشی‌های ظاهری، مصیبتی بزرگ نهفته است. معشوق او گل چند روزی بیش زنده نیست. بلبل رمز انسان تاریخی، با همه خوشی‌ها و به ظاهر لایبالی‌گری‌ها موجودی حکیم و اندوهگین است، از آن‌جا که او زنده‌باف و زنده‌خوان است از ایران پیش از اسلام خبر می‌دهد و از اسرار تاریک قرون گذشته آگاه است.» (شمیسا، ۱۳۷۰، ۲۸۹) بلبل در اینجا مشبه به عاشق است نه معشوق.

«ولی در اشعار پترارک «بلبل» (L'usignolo) نقش عاشق را بخود نمی‌گیرد و عنصری از عناصر طبیعت است. هر جا بلبلی هست نشانه‌ی بهار و یادآور شادابی طبیعت و خاطرات لثورا و دوران عاشقی است، و یاد او را زنده می‌کند و چنین زوج عاشقی در اشعار پترارک نمی‌توان یافت...» (عسگری، ۲۰۱۳) پترارک نیز از عناصر حیوانات در سونت‌های خویش یاری جسته است حیواناتی مانند: ببر، ماده آهو، گاو لنگ، ماهی، اسب، خرس، گوسفند، مار، پروانه، ققتوس و از عباراتی مانند: حیوانات وحشی، حیوانی کاهل نیز بکار برده است.

سعدی و پترارک، هر دو از نمادها و سمبل‌ها بهره برده‌اند؛ ولی بسامد آن در اشعار پترارک به نسبت تشبیهات، بیشتر به چشم می‌خورد. وقتی که شاعر نتواند به زبانی ساده، عواطف و احساسات پرشور خود را به وضوح بیان کند، متوسل به استفاده از نمادها و سمبل‌ها می‌گردد، اینجاست که بحث تأویل و تفسیر و چندمعنایی در اشعار پیش می‌آید. شاخصه‌ایی که در سونت‌های پترارک شاهد



هستیم، ابهام و چندمعنایی و اینکه سروده‌های وی با یک بار خواندن، خواننده را به درک نمی‌رساند. در حالی که خواننده با یک بار خواندن غزلیات سعدی، به درک و التذاذ هنری می‌رسد.

۴- عناصر اربعه

«عناصر اربعه که باد و خاک، آب و آتش را شامل می‌شود از جمله عناصر طبیعت است که در اشعار سعدی یافت می‌شود. تعداد این عناصر در اشعار سعدی (۱۳۸) بار و در سونت‌های پترارک (۵۷) مرتبه آمده است.» (عسگری ۲۰۱۳) «عناصر اربعه یا چهار گانه، ارکان اربعه و یا چهار ارکان، چهار آخشیج، اجساد اربعه، امهات اربعه، یا چهار گوهر عبارت است از: آب، آتش، باد و خاک، و به اعتقاد قدما، آنها چهار عنصر اصلی هستند که مدار وجود کائنات و عالم کون فساد و بالاخره جهان جسمانی بر آن‌هاست.» (پاژ، ۱۳۹۴: ۱۵۰) خاک از دیگر عناصری است که شعرا از آن در آثارشان بسیار گفته‌اند. در آثار سعدی، خاک به معانی بسیاری بکار رفته است. سعدی برای خاک ارزش زیادی قائل است مخصوصاً اگر خاک پای یار باشد آن را سرمه چشمانش می‌کند. (غزل ۱۵۳) «خاک ره یار» که شاعر از آن در غزل فارسی سرمه‌ایی ساخته و برای دواي درد چشمان گریان استفاده می‌کند در اشعار پترارک به این معنا بکار نرفته است. خاک در سروده‌های پترارک به عنوان جزیی از طبیعت به کار رفته و بسامد این واژه در غزلیات سعدی (۴۰) بار و در سونت‌های پترارک (۵) بار بوده است.

سنگ نیز یکی از آن عناصری است که می‌توان در میان عناصر اربعه جزو خاک محسوب کرد. سعدی دل بی‌رحم معشوق را به دلیل بی‌رحمی و شقاوت نسبت به عاشق به سنگ تشبیه کرده است. معشوق در غزل‌های عاشقانه فارسی گاه بسیار سنگ‌دل و بی‌تفاوت به درد و رنج عاشق است (به عنوان مثال معشوق در ابیات سعدی و حافظ) و شاعر را به یک بندگی کورکورانه وامی‌دارد اما این ویژگی خاص در معشوق پترارک اصلاً دیده نمی‌شود.

در اشعار پترارک، واژه سنگ (pietra) دو بار در سونت شماره ۱۲۹ و یک بار در سونت شماره ۷۵ آمده است و تا به حدی از لحاظ تغییر هم شبیه اشعار سعدی و گاهی به صورت سنگ صبور (در سونت ۱۶۸) مشبه به عشق قرار می گیرد:

چنان چه می توانستم چونان که اندیشه هایم را در قلبم می گنجانم،
آنان را در ایاتی بگنجانم، یقیناً هیچ روحی،

هر چند بی رحم و سنگ دل در سراسر عالم وجود نمی داشت که نتوانم

(سونت ۹۵)

«آب» یکی دیگر از عناصر مهم در اشعار سعدی است که در عبارات و ترکیبات دیگری نیز آمده است: آب کوثر، آب حیوان، آب زندگی، آب خضر، آب تدبیر، آب سخن، آب حسرت، آب شوق و... آب حیات، آب حیوان، آب زندگی، آب خضر که در شعر سعدی، به فراوانی یافت می شود که در اشعار سعدی (۳۶) بار آمده است. به عقیده ی قدما، آبی بوده است در ظلمات که در انتهای دنیای مسکون جای دارد و هر کس از آن بنوشد عمر جاودانی خواهد یافت. شایان ذکر است که در سونت، «شبنم صبحگاهی» (Rugiada) - از خانواده آب - که بر روی گلبرگ ها و گیاهان و درختان در هنگام سحر می نشیند و گویای انتظار است و هم از شب عاشق حکایت می کند و به وفور در اشعار پترارک یافت می شود و همچنین نشانگر اشک به گوشه چشم عاشق و از طرفی دیگر بیانگر طراوت گونه معشوق یا همان نشانگر اشک به گوشه چشم عاشق و از طرفی دیگر بیانگر طراوت گونه معشوق یا همان لثوراست.

سعدی خط سبز پشت لب یار را به چشمه ی حیوان تشبیه کرده است که نگاهی به آن باعث زندگی جاویدان و عمر ابدی می شود. که چنین موردی نیز در آثار پترارک دیده نمی شود. چنین تشبیهاتی در سونت های پترارک نیابده شده است. آب

در یکصد سونت مورد بررسی پترارک (۳) بار، در سونت های شماره ۱۲۸، ۱۷۸ و

۳۲۵ آمده است. در سونت ۱۷۸ واژه آب صراحتاً استعاره از اشک چشم عاشق آمده



است.

در سونت بیشتر اوقات، واژه‌ی «باد» به صورت تند بادهایی از «آه‌های» عاشق که از غم فراق معشوق به آسمان می‌رود، آمده است. و در اشعار سعدی باد به عنوان یکی از عناصر اربعه (۲۸) بار به صورت: نسیم، باد، باد صبا و... آمده است و حامل خبرهای خوش از یار بوده، و سرسبزی و طراوت و زندگی را با خود به همراه داشته است. اما در سونت‌های پترارک، به صورت: باد، گردباد، طوفان و نسیم و نسیم لطیفی و تندباد و... (۷) بار آمده است. در ادبیات غربی خواننده با عنصری به نام «زفیرو» (zefiro) نیز برخورد می‌کند. زفیرو به مصداق «باد صبا» در ادبیات فارسی است. واژه‌ی نسیم یا «زفیرو» از بوطیفای پترارک که البته کم هم استفاده شده است در اشعاری دیده می‌شود که شادی در آن بسیار است، بادی که از سمت شمال می‌وزد و این باد از هر جا که گذر می‌کند سرسبزی و عطر خوش از خود به جای می‌گذارد. و خبر خوش از معشوق برای عاشق می‌آورد و یادآور خاطرات و حضور بانوی محبوب است.

«آتش» (Fuoco) یکی دیگر از چهار عناصر اربعه است که اشعار سعدی و پترارک مشابه به عشق قرار گرفته است. واژه‌ی «آتش» در اشعار سعدی (۳۴) مرتبه و در اشعار پترارک (۱۷) مرتبه آمده است و کنایه صریح است به سوز و گدازی که از درد عشق به جان عاشق افتاده است:

مگر آن بانوی اندیشه‌ام نیز از سوختن در این آتش سهمی داشته باشد.

(سونت ۶۵)

آتش در غزل سعدی گاهی در معنای مطلق کلمه و در بعضی جاها، مشابه به لبان لعل فام یار و گاهی مشابه به عشق مورد استفاده قرار گرفته است.

در این بخش به جز آتش، که در هر دو مشابه به عشق واقع شده است و باد صبا و زفیرو که بار معنایی شادی‌آوری را با خود حمل می‌کنند، در سونت، عناصر اربعه، یا به عنوان بخشی از طبیعت و یا نماد و نشانی از غم و اندوه با خود دارد؛ در

حالی که در اشعار سعدی، به عنوان جریبی از طبیعت، با خود طراوت، زندگی و حیات را تداعی می‌کند.

۵- ابزار و آلات جنگی

شاعران، هر دو از ابزار و آلاتی مانند: کمند، تیر، کمان، نیزه و پیکان که از ابزار و آلات جنگی می‌باشند؛ یاری جسته‌اند. سعدی از این ابزار برای شیرین‌تر کردن سخن خود و این که در جان شنونده بهتر و دلچسب‌تر و فراموش‌نشدنی باشد بهره برده است: معشوق سعدی، همان ترک سپاهی تغزل است که ابروانی چون کمان، موهایی چون کمند و مژگانی چون نیزه دارد، که با بی‌اعتنایی به جان عاشق زخم می‌زند.

هر دم کمند زلفت، صیدید گریب کرد / پیکان غمزه در دل زابروی چون کمانت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۲۲)

اگر سعدی این تیر و پیکان را از جانب معشوق به جان می‌خرد ولی در سونت‌های پترارک، عاشق این تیر را گاهی اوقات از جانب معشوق - اندیشه‌های وی - و در بیشتر مواقع از جانب عشق دریافت می‌کند. در ۱۷۲ سونت از ۳۶۶ سونت پترارک، اشاره به این موضوع دارد که عشق با او سرجنگ دارد. (سونت ۹۷) معشوق پترارک، بانویی است مهربان و محجوب، - برخلاف معشوق سعدی - که دارای همسر است و تعهد او به همسر خویش مانع از وصال به عاشق می‌شود.

بهره‌بری از این عناصر نشان می‌دهد اگرچه، معشوق، هر دو شاعر نسبت به عاشق بی‌تفاوتند و بی‌رحمند، ولی معشوق سعدی بسیار سنگدل‌تر است. سعدی با استفاده از این ابزار - ناوک، نیزه، کمان، کمند، تیر، خنجر و .. - به خواننده می‌رساند که معشوق سنگدل و صعب‌الوصولی دارد (اشاره به غزل ۱۵۰). ولی پترارک، این سنگدلی را بیشتر به عشق نسبت می‌دهد و این ضربات را از جانب او دریافت می‌کند.



۶- فلزات و سنگ‌های قیمتی

سعدی و پترارک، هر دو از سنگ‌های قیمتی، نیز در اشعارشان استفاده کرده‌اند. پترارک اندام سفید یار را به مروارید (IaPerta) و سعدی بدن و اندام سفید یار خویش را به نقره تشبیه کرده است و وجه شباهت این دو به لحاظ سفیدی می‌باشد:

ساقی سیمین تن، چه خسی؟ خیز آب شادی بر آتش غم ریز
(سعدی، ۱۳۷۲: ۴۶۳)

«یاقوت» مشبه به لبان معشوق پترارک و «لعل» مشبه به لبان دلبر سعدی ست. هر دو شاعر به جهت سرخی از این عنصر استفاده کرده‌اند. «الماس» (Il diamante) از سنگ‌های قیمتی و با ارزش است که ۷ بار در سونت‌های شماره ۳۰، ۵۱، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۷۱، ۳۲۵ آمده است و پترارک، دل سخت معشوق را به آن تشبیه کرده است:

به راستی یارای این را ندارم که بخشی از قلب
الماس‌گونه‌ی زیبایش را که آنقدر سرسخت است، از وجودش جدا سازم.
(سونت ۱۷۱)

اگرچه دل معشوق سعدی به «سنگ» می‌ماند. ولی قلب یار پترارک به مانند الماس است، غیرقابل نفوذ و با ارزش. «طلا» از دیگر فلزات قیمتی است که در سونت‌های شماره ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۶۳ آمده است و پترارک موهای لئورا را به آن تشبیه کرده است. در کل سرودنامه‌ی پترارک واژه‌ی «گیسوان طلایی» از اهمیت شعری زیادی برخوردار است و در کل اثر وی در حدود ۶۰ بار این واژه تکرار شده است. این در حالی است که سعدی موهای معشوق خود را به کمند و یا مارسپاهی تشبیه کرده است. «پترارک در توصیف زیبایی‌های زنانه لئورا از لغات و واژگانی استفاده می‌کند که در به تصویر کشیدن این زیبایی‌ها بسیار کارساز هستند. رنگِ طلایی موهای لئورا کارکرد مهمی دارند: یادآوری و خاطره رنگ طلایی باعث این

می شود که شاعر به شکل مستمر به خاطرات و یادآوری روزهای شیرین عشق بپردازد. تارهای طلایی گیسوی لئورا از طریق کلمات اعلای شاعر به نشانه مبدل شدند و سمبل «گذرا بودن زندگی» و «به دست نیاوردن آنچه که میل دل و جان و آرزوی عاشق است» (عسگری، ۲۰۱۳) تشبیهی که سعدی در رابطه با موهای یار دارد نه تنها او بلکه تمام شعرای کلاسیک، به عنوان یک سنت شعری پیروی می کرده اند. پترارک موهای سپید لئورا در زمان پیری را به سیمین (نقره) تشبیه کرده است. پترارک از این عنصر بیشتر برای توصیف لئورا سود جسته است. در اشعار پترارک، لئورا لبانی به سرخی یاقوت، دلی به سختی الماس، موهایی به درخشندگی طلا و اندام سفیدی چون مرمر یا مروارید دارد. در حالی که معشوق سعدی، موهایی چون مار، مجعد و سیاه و یا چون کمند، دلی چون سنگ، لبانی به مانند خون و یا لعل دارد. پترارک در توصیف زیبایی های یار از سنگ های قیمتی بیشتر استفاده کرده است.

«تشبیهات سعدی با وجود تنوع بی نظیر و جذابی که دارند؛ برای بیان چند اندیشه ی محوری شاعر استفاده شده اند: عشق، پند و اندرز، خودستایی. سعدی پژوهان بارها به این ویژگی های آثار سعدی اشاره کرده اند اما آنچه تاکنون به آن پرداخته نشده است این نکته است که سعدی این سه محور مهم اندیشه هایش را در ساختار تشبیه گنجانده است و این عمل کاری آگاهانه است و به منظور اثرگذاری عمیق تر بر ذهن مخاطبان است تا بدین وسیله نام خود را در جهان جاودانه کند.» (عبادیان، ۱۳۷۲: ۱۶) موضوعات اخلاقی از دیگر مضمون هایی ست که این دو شاعر، با استفاده از ابزار طبیعت به نوعی بر روی آن تأکید داشته اند.

و شبیه شعر سعدی را در سروده های پترارک که نشان از غرور و خودستایی اوست در اینجا می بینیم و همانطور که پیشتر در این **یادداشت ها** مورد توضیح داده شد. و پترارک خود را چو ققنوسی می داند که که اشعارش پس از مرگ، نام او را جاودانه می سازد.



نتیجه گیری

در نتیجه تحقیق و بررسی در یکصد سونت از پترارک و یکصد غزل از سعدی، پژوهنده به این نتیجه رسیده است که با تمامی شباهت‌ها و تفاوت‌ها، عناصر طبیعت به صورت تشبیه، در اشعار سعدی نسبت به سونت‌های پترارک بسامد بیشتری را داراست. با این وجود می‌توان گفت که عناصر طبیعت در سونت‌های پترارک، در بیشتر اوقات-نسبت به تشبیهات- به شکل استعاره و یا یک نماد به کار رفته، تا اینکه به صورت مشبه‌به به کار گرفته شود. مانند: «برگ‌بو» نماد معشوق، «ققنوس» نماد عاشق، و «خرزهره» نماد عشق و «سپیدار و چنار» نماد بی‌حاصلی و ناامیدی و هرچه سعدی از مظاهر بهار بهره گرفته، پترارک از مظاهر فصل زمستان بیشترین سود را جسته است؛ زیرا او با استفاده از این عناصر بهتر می‌توانسته غم و اندوه خود را از فراق یار نشان دهد. شاعر ایتالیایی، برای توصیف زیبایی‌های یار خویش از سنگ‌های قیمتی بیشتر از سعدی بهره گرفته است. یک تفاوت بسیار فاحش در سروده‌های این دو شاعر، توجه به سبک ویژه‌ای که در سونت‌های پترارک دیده می‌شود و در غزلیات سعدی با چنین مواردی برخورد نمی‌کنیم. و آن نگاه متضادی که شاعر غربی به طبیعت دارد. پترارک با احساس ذره‌ای ناامیدی و یأس دچار افکار متضاد می‌شود و در این زمان طبیعت اطرافش به گونه‌ایی دیگر توصیف می‌کند. در حالی که خواننده از خواندن اشعار سعدی دچار شادی و لذت زایدالوصفی می‌گردد؛ ولی با خواندن سروده‌های پترارک، دچار سردرگمی و گیجی می‌شود. در ورای تفاوت‌های فرهنگی و زبانی میان این دو، هر دو شاعر طبیعت‌دوست و جمال‌پرست بوده و سعی کرده‌اند از واژه‌ها به نحوی استفاده کنند که بتوانند به بهترین شکل، مقصود خویش را به مخاطب خود برسانند.



یادداشت‌ها:

۱- فرانچسکو پترارک، زاده شهر آرتزوواقع در ایالت توسکانی، نیز از قیل و قال شهر به درّه‌ی ولکیوزا (امروزه شهری با حدود هزار و دویست نفر جمعیت و واقع در استان تورین در شمال غربی ایتالیا) پناه می‌برد تا در خلوت خویش و با آرامش به مرور گذشته‌اش پردازد و به آنها سرو سامانی بدهد. وی در دشت و دمن به تنهایی قدم می‌زند و می‌اندیشد چرا که سکوت آن محیط نشانگر سکوت روح متمرکز وی است. کوه‌ها در منطقه ولکیوزا نشانه صعب‌العبور بودن راه عشق برای او هستند. درّه‌ها، زمزمه جویبار، خروش رودخانه، صدای زوزه‌ی باد، صدای زمزمه‌ی باد، عطر شکوفه‌ها، نسیم سحرگاه، نسیم غروب‌گاه، لطافت نور آفتاب بهاری، سرمای زمستانی، طراوت بهاری همه و همه در توصیف حالات عاشق و معشوق به کار برده شده‌اند. ولکیوزا گاه تبدیل به مکان بهشتی (Locus amoenus) و گاه تبدیل به مکانی جهنم (Locus infernali) می‌گردد و گویای حال و روز شاعر و اندوه و یا نشاط اوست.»

۲- لئورا، نام بانوی محبوب پترارک، او بانویی بود که دوسال قبل از عشق پترارک ازدواج کرده بود؛ ولی با این وجود پترارک، بیست و یک سال از عمر خود را وقف سرودن اشعاری در مورد وی کرد، لئورا الهام بخش شعرهای پترارک بود اوا هرگز نفهمید که پترارک عاشق وی شده است؛ و عشق به وی باعث شهرت و محبوبیت این شاعر گشت.



فهرست منابع

۱. بورکھات، یاکوب، (۱۳۷۶)، *فرهنگ رنسانس در ایتالیا*، ترجمه: محمد حسن لطفی، خرمشهر: نشر نوبهار.
 ۲. پاژ، ثنا، (۱۳۹۴)، *تجلی طبیعت در آثار سعدی*، زنجان: نشر نیکان کتاب.
 ۳. پترارک، فرانچسکو، (۱۳۸۸)، *سروده‌های عاشقانه فرانچسکو پترارک*، ترجمه: فریده مهدوی دامغانی، تهران: نشر تیر. پورنامداریان، تقی، رادفر، ابوالقاسم، شاکری، جلیل، (۱۳۹۱)، «بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، صص ۲۵-۴۸.
 ۴. زمردی، حمیرا، (۱۳۸۷)، *نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی*، تهران: انتشارات زوار.
 ۵. زمردی، حمیرا، (۱۳۸۵)، *ادیان و اساطیر*، تهران: انتشارات زوار.
 ۶. سعدی، مصلح‌الدی، (۱۳۷۲)، *غزلیات سعدی*، ج اول، تهران: انتشارات مهتاب.
 ۷. عبادیان، محمود، (۱۳۷۲)، *تکوین غزل و نقش سعدی*، تهران: نشر هوش و ابتکار.
 ۸. لوکاس، هنری، (۱۳۸۲)، *تاریخ تمدن: از کهن‌ترین روزگار تا سده ما*، ج دوم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات سخن.
 ۹. ماسه، هانری، «تحقیق در باره سعدی»، یوسفی، غلامحسین، اردبیلی، محمد حسن، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- مقالات:**
۱۰. امینی، لاله، محمودی، سارا، (۱۳۹۵)، «طبیعت در اندیشه سعدی»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، شماره‌های پیاپی ۲۶ و ۲۷، سال هشتم.
 ۱۱. شیخی نارانی، هانیه، (۱۳۸۹)، «نشانه‌شناسی پرنده طاووس»، فصلنامه علمی پژوهشی هنرهای تجسمی نقش‌مایه، سال سوم، شماره پنجم.
 ۱۲. کمیلی، احمد، (۱۳۹۲)، «خواب و رویا در دیوان حافظ»، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز: سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۷.
 ۱۳. گاژا، رامون، و همکاران، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی چشم دلدار در غزلیات حافظ و ترانه نامه پترارک»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ش ۴.

14. Asgari F.(2013), *A comparative study on Francesco Petrarch's sonnets and Persian lyrics*, Phd thesis, Department of Italian Culture and Language, University of Perugia, Italy.